



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: **مهدی رحمانیان**
نشانی: **میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف**
تلفن: **۲-۸۸۶۵۳۳۹۱**
شماره: **۸۸۸۸-۷۱۹-۸۸۸۸**
تلفن آگهی‌ها: **۸۸۶۵۸۵۷۵**
امور مشترکین: **۲۲-۸۸۸۱۴۳۳**
توزیع: **شرکت پیام‌رسان پیروز**
تلفن: **۵-۶۶۱۸۳۱۳۰**
چاپ: **گل‌ریز**
تلفن: **۶۶۸۰۶۲۷۶**
www.sharghnewspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۴۱ اذان صبح فردا ۴:۱۷
طلوع آفتاب ۶:۰۰

مشق

روزنامه

شنبه ۲۴ تیر ۱۳۹۱ | ۲۲ شعبان ۱۴۳۲ | ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۲ | سال نهم | شماره پیاپی ۱۵۷۶ | شماره ۶۵۱ دوره جدید | ۱۲ صفحه | ۲۲ صفحه ضمیمه

خوبی

کسی که مثل خودش بود



حسین پاکدل

■ **«حمید سمندریان»** به تمام و کمال خودش بود. خود خودش، با سادگی حضور، با برکت نفوذ سادگی سمندریان ساختگی نبود، واقعیت محض بود. با حضوری زاینده و فراگیر، سساکت و بی‌ادعا مثل عبور نسیمی خوش‌در فضای مدام. مثل هوایی تازه و پاک در هرجا. بی‌دریغ و تابناک. با ساداهی و شفافیت در نگاه، پاک روی قلب، صمیمیت و نشاط در گفتار، درستی در روی و رفتار؛ چه هیچ‌تظاهر و ریا و حساب‌گری. آزاد شده از بند ادا و عقده. بخشده بزرگی و بزرگ شده در بزرگی دیگران- چه چیز نزد امثال او ساده‌تر از خود سادگی است؟

سمندریان فرانسه‌ای‌یی هم‌تا بود که به سادگی «خودی» را از سر راه «خود» برداشته بود.

میان عاشق و معشوق هیچ جایب نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیزی

این «خود» بودن متنامم، کار هر کس نیست. برای اینکه هنرمند همانی که هست باشد و بماند باید هزینه بردارد. برای اینکه نیازمند نقش‌بازی نباشد، نقش‌های بدیع و جاودله باید بسازد. بر صفحه و صحنه. چون خود بودن، مستلزم بی‌گرائگی روح است. عین «خود» بودن یعنی حق هستی و هنر را بجا آوردن و او چنین کرد. بی‌هیچ تاثیرپذیری و ولایمه از حرف و حدیث دیگران. امثال سمندریان نادرند ولی واقعیتی انکارناپذیرند که می‌توانند چنین آثار جاودانه‌ای از خود به یادگار گذارند. سمندریان همان‌طور که نفسش می‌کشید خلق هنر می‌کرد اما «یک» از «صدها» اثر را به نمایش درمی‌آورد. به سادگی معلم بود در همه‌جا و همه وقت. و این ساده بودن چه دشوار است. برای همین است که برای آدم‌های سادای چون او همه‌چیز رنگ خدای‌گونه‌گی دارد، حتی کار و کوشش و خلق و خیال و ترجمه او به شکلی عمیق به آنچه بر صحنه می‌گفت و می‌نمایاند باور داشت. اگر نداشت به هیچ‌نپها و بهانه نمی‌کرد. اما باید ادعا داشت این طریق سخت و سنگین را حمید سمندریان بی‌باری و باوری هنرمند بزرگ، باوئی افتخار آفرین سر کار خانم هما روستا طی نکرد. زوجی همیشه در لوج که انگار وظیفه‌ای جز غنابخشی به هنر نداشته و ندارند.

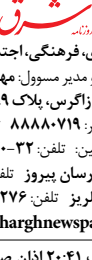
این شاگرد چندان رغبتی به نوشتن برای کسی، بعد از عروج‌اش ندارد. اما سمندریان تنها یک کس نبود. این قلم تا جوهر وجود دارد و نای نوشتن، بیشتر دوست داشته و دارد در حیات کسان بر سیدی تکلف‌بغزده، آن‌هم به قصد تکریم. ما تا بر خاک هستیم محتاج لطف و عشق هم‌ایم. همین انگیزه بود که در آن وقت‌ها اولین کار برای‌اش جشن تولد بود. برای بزرگان هنر از جمله حمید سمندریان عزیز و دیگران و نصب تماشایشان به در و دیوار هنر. سمندریان تنها یکی کس از خیل کسان نبود که برود و تمام تازه مگر بگیراقت؟ مگر سمندریان و سمندریان‌ها رفتنی‌اند؟ او تا همیشه هست. تازه حیات او و موج اثرگذاری او با آداب و تربیتی دیگر بر هنر نمایش آغاز شده است. و مگر بر زندگی هنرمندانه پایانی متصور است؟

بی‌تردید نقش حمید سمندریان در ارتقایخسی سطح کیفی آثار نمایشی نزدیک چهاردهه تاریخ تئاتر ایران- و از این به بعد- به هیچ‌فشکل قابل‌چشم‌پوشی نیست. چه که او به‌طور مستقیم و غیرمستقیم همه جفا برایش صحنه بود و کلاس درس. او بی‌دریغ آموخته‌هایش را با طالبان هنر تقسیم می‌کرد. از خیل هنرمندان قابل‌اعتنا در این عرصه، کسانی مستقیما پرورده او بودند، کسانی بسیار، موردی او با کار کردند و کسانی بسیارتر، از خیل شاگردانش در آموزشگاه و بعدبر صحنه بودند. حمید سمندریان قادر بود در هر لحظه هر مکانی را تبدیل به کلاس درس کند. فرق نمی‌کرد چه صحنه چه پشت صحنه، چه در خیابان یا خانه، چه در میهمانی یا دقایق انتظار برای ورود به یک تالار نمایش یا یک نشست در جشنواره. هر جا او بود همان‌جا هنر شکل می‌گرفت و نطفه فراماتیک بسته می‌شد. سمندریان همیشه مشوق بود، نه بازدارنده. دهنده بود، نه گیرنده. دربر گیرنده بود، نه رهاننده. ایایی نداشت تازه‌ای بیاموزد از جوانانی گمراه‌حشی. همیشه می‌گفت: بنا به حال استادی که شاگردانش از او پیشی بگیرند، در این سال‌های کهولت جسم و بیماری، تن جوان‌تر از همیشه جوش و خروش داشت و بیش از قبل و گاه بیش از یکبار به تماشای بار‌های نمایش‌ها می‌نشست. استعداها را کشف و بر ویژگی‌های اثر آنان انگشت می‌گذاشت و اضافاتشان می‌زدود. در قلموس سمندریان تقسیم‌بندی دوست و دشمن معنا نداشت. بخشندگی بی‌توقفش شامل حال همه بود. حتی آنها که در تقسیم‌بندی‌های ذهنی، او و کسانی چون او را محذوف می‌طبیعدند، بیشتر از دانستگی‌هایش بهره می‌بردند. نیازی نبود سمندریان پشت میز نشینند تا بر جریان تئاتر تاثیر بگذارد. این سوی، بر هر میرزی تاثیر گذار بود.

مقدر بود حمید سمندریان از کشیدن بار جسم معاف شود که شد. دیگر این ظرف تحیف تحمل سنگینی خویشتن او را نداشت باید برده حایل، زمین می‌گذاشت که گذاشت.

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت

به گل چشمه خور نشاید نهفت



تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۴۱ اذان صبح فردا ۴:۱۷
طلوع آفتاب ۶:۰۰

مرگ مولف

تجلی غرور ملی در آثار سمندریان



بهزاد فراهانی

بعد از جنگ جهانی دوم بسیار کسان با دشمن دل دادند و قلوبه گرفتند که امروز کس را برای آن نیست، بپرسد تاوان خون فدائیان بازتاب‌های جنگ را که می‌دهد؟ در آن سیه‌روزگاران هنرمندانی بودند که «تفکر» و «اندیشه» را شناختند و دواى ناآگاهی سرمدان کردند و در هر شاخه هنر، این امکان نیک انتقال اندیشه را دست‌مایه ساختند و هرگز هراسی به دل راه ندادند. پیشاهنگان را هنر اندیشه‌گیش در تئاتر هم آن‌هی بودند که راه‌گونه نوشتن را درک کردند و شیویر، «این آسمان غمزده غرق سناهرامست» را دمیدند. اگر پیشاهنگانی مثل «ساعدی»، «بیضایی»، «آردی» و «خجسته» سکالندار تئاتر ملی پس از کودتا در میدان نمایش‌نویسی شدند و شجاعانه هر یک از سوسوی سرافراشتند میدان کار افزار این رنسانس پس از کودتا در تئاتر ما که صحنه را به گوهر اندیشه پلایببند و عطر نو بشایندند، یکی هم «سمندریان» بود که در میدان خلق اندیشه در درآمیزی فرم و محتوا، سسری سوا با همگان داشت. اسکویتی‌ها از سوسوی، سرکسیان و جوانمرد از سوسوی اما سمندریان، به روشنی باید بگوییم چه کرد که بزرگ‌ترین مرد چنددهه تئاتر ایران شد. چون امروز که بر سوگش، دولت و دشمن به غم نشستیم، مثل همیشه همگان ادعای درکش را دارند و بار غارش هستند و بودند و اصلا آنقدر در سمندریان شنش سهیم‌اند که بیا و بنگر.

در پاسخ به آنان که صادقانه به دنبال این پرسش‌اند که چرا سمندریان و چند دهه سروری بر تئاتر ایران، آنقدر که بلدم آموخته‌ام می‌گویم استاد حمید سمندریان در تئاتر ایران این کارها را کرده و با دست و دل باز سعی در آموزش آن داشته.

۱- جا ناندختن زناایزم به جای ناتورالیزم و ملودرام و پریمیتمی

معمول در تئاتر صد در ۳۰۰ دروازه تئاتر ما.

۲- دوری جستن از درشت‌نمایی و دگرگونه نمودن شخصیت



قطب‌الدین صادقی

روز آخر ساعت ۹ شب به همراه «میخائیل شهرستی» به دیدن استاد سمندریان رفتیم، «شکله» هم آنجا بودند. استاد در یک بهوشی کامل به سر می‌برند، عفونت ناشی از کار نکردن کبد تمام بدنش را فرا گرفته بود. پزشک معالج می‌گفت قلب دیگر تنها به شکل گیاهی کار می‌کند و خون به تمام بدنش نمی‌رسید. دستانش سرد شده بود. پیشانی‌اش عرق خسیی داشت و نمی‌توانست چشمانش را باز کند. دستش را بوسیدم، تکل کوچککی احساسی کردم سعی داشت چشمش را باز کند اما نتوانست. دکتر می‌گفت که کملا می‌فهد، ما برایش حرف زدیم، میخائیل یک دستش را گرفت و من دست دیگر را نمی‌توانست تکلم کند. دهانش باز بود و با صدای شدیدی نفس می‌کرد، دکتر گفت تلاش زیادی می‌کند اما خون به اندازه کافی به تمام بدنش نمی‌رسد. از دکتر پرسیدم چند روز دیگر، تا کی می‌ماند؟ دکتر گفت صحبت از روز افرقی‌آمین است، اکنون صحبت از ساعت

«گالیله»ای که اجرا نشد



رضا فیاضی

یک روز آقای سمندریان مرا خوانند و گفت: «خوبی خودت را برای ایفای یک نقش بزرگ آماده کن». گفتم: «سر این مزده گر جان فشان روانست» و بسرای آن روز لحظه‌شماری کردم، همه‌چیز برای اجرای یک نمایش بزرگ آماده بود و من در پوست خود نمی‌گنجیدم.رولی به من

هنرمند، نامی برازنده او



پری صابری

نمی‌دانم که چه می‌شود گفت در مورد بزرگ‌تر تئاتر ایران که ما را تنها گذاشت و رفت. او سه‌م بزرگی در تئاتر مدرن ایران دارد چون تا قبل از حضور او، ما در دوره «عبدالحمین نوشین» بودیم و از بعد از او «سمندریان» بود که «تئاتر نوین ایران» را پایه گذاشت و بازیگران مهم و مثری را به تئاتر ما هدیه داد. او یک کارگردان امروزی بود و با شهادت از گذشتگان خودش فاصله گرفت. وقتی وارد تئاتر ایران شد، چون با معیارهای دیگری از «پاریس» آمده بودم به محض ورودم به اداره تئاتر آن زمان در خیابان آیسردار دیدم که بچه‌ها از فرط گرما در حوض ساختمان مشغول تمرین‌اند.

بعدها با همان افراد در سال ۴۳-۴۲ به همراه این هنرمند، گروه تئاتر «پازارگاد» را تشکیل دادیم که ۱۰ سال

و به کرسی نشانان استیلیزاسیون و ایجاز و ایهام و استتیک معنی‌دار در تئاتر دهه ۴۰.

۳- امتزاج دستوردهای استانیسلاوسکی و برشت و مایرهودل در درآمیزی با تئاتر نو رسیده آلمان پس از جنگ و برقراری معنایی تکنیک و محتوایی با دست‌بازی به همه امکانات بشری در زیرساخت و ساخت کاراکتر در تمامی دوران کارهای پویای تئاتر سمندریان. آموزش و آموختن یا در اجراهای او بود یا در کلاس‌های اسکویتی‌ها و جوانمرد و بیضایی و شاید «آربی اوانسیان» درپچه‌هایی که ایپان به روی تئاتر گشودند و کسانی مثل فرسی و خجسته آن را بازنر ساختند. دستوری شد که نمره و میوه تئاتر ایران است. آموختیم و به فکر فرو رفتیم و به سرنوشت هنر این ملک و سرانجامش اشک ریختیم. بزنگالی که در سایه تفکر و آموزش سمندریان پخته و سوده و آبدیده شدند کم نیستند که هیچ، شاید بتوان با شجاعت گفت که بزرگ‌ترین سرمایه ملی ما در تئاتر در بازی و در اندیشه و داش هستیم. هراسی ندارم اگر با شجاعت از بزرگ‌ترین هنرمندان خوروزی مثل نظامی، فتی‌زاده، پورصمیمی، پورحسینی، تسلیعی، مشایخی، کشاورز، شیخی، زنجابوور و دو نام ببرم که تملی این بزرگان شکوهمند از چشمه اندیشه سمندریان و مکتب‌بابر کشش بهره گرفته‌اند و وامدار او هستند.

هنوز که هنوز است شکوهمدی تکنیک تئاتر را در «ندوای» دهه ۴۰ همچون خورشید گرمابخش از یاد نبرده نمی‌بریم. آثار سمندریان غرور ملی ما را در آسیا بلسارت می‌داد، و زیبا آنجا بود که همسان بهاران هیچ‌کس را بی‌صیب نمی‌گذارد. هرکس به قدر بضاعت از بهار سبز خرد او چپته می‌انباشت و زیبایی کار او در آنجا بود که هرگز، به هیچ دسته و گروهی پای‌بسته نبود که بارش دارد از نقد انسان بودن. مکتب اندیشه‌های او انسان بود و بیچ و چه‌های‌هزارتوی روابط انسان و در این راه بسیار کسان را همراه خود ساخت.

همیشه شاگردش بوده‌ام و یاد اجراهای سترگ او باریگرم بوده و خواهد بود. این سوگ را به پسر و همسرش و شاگردان متفکرش تسلیتمی‌گویم.

آخرین نفس‌های استاد

و ثایه‌هاست. از آنجایی که می‌دانستیم او هوشیار است برایش «تهپون» گذاشتم تا آرام شود، دختر جوانی به نام «مه‌دخت» قرآن می‌خواند. خاتم «هما روسا» کنار تخت روی زمین می‌نشست و زمزمه می‌کرد: «عشق من، حمید، چشمانت را باز کن.» فضا بسیار آندوچار و سنگین بود. شگله حال خوبی نداشت؛ به توصیه پزشکان او را به خانه فرستادیم. ما ماندیم و آخرین نفس‌های استاد… دکتر او را تشبیه به مردی کرد که از کوه بالا می‌رود؛ به سختی نفس می‌کشد، خستگی جانش را می‌گرفت. اردیبهشت‌ماه بود که در جشن «خانه بازیگر» در ستایش او به روی صحنه رفتیم، خودش می‌دانست که مدت زیادی در بین ما نخواهد بود. سطران به کبد و تمام بدنش نفوذ کرده بود و گرمای اثرزی بی‌پایانش را می‌گرفت. سمندریان سرسخت و خستگی‌ناپذیر بود؛ برقدرت‌ترین فردی که دیده بودم. او یک معلم، استاده، دوست و بزرگ‌مردی بود که در تاریخ تئاتر کشورمان یگانه بود. تمام کسانی که‌از محضرش درس گرفتند شخصیت غیرقابل او را می‌توندند و بر نقش تعیین‌کننده او در تئاتر صحه می‌گذاشتند.

قاب



یادمان

صدای تازه در تئاتر



محمد یعقوبی

«حمید سمندریان» در سرنوشت هنری من نقش مهمی داشت. برای نخستین بار تماشای نمایش «زدواج آقای می‌سی‌سی» به کارگردانی حمید سمندریان نگاه مرا به عنوان یک تماشاگر نسبت به تئاتر تغییر داد. تاثیر بعدی را ایشان زمانی بر من گذاشت که به عنوان شاگرد در کلاس‌هایش شرکت کردم. بخش مهمی از موفقیت خودم را در تئاتر مدیون شیوه آموزش او هستم، وبعدها در این چندسال گذشته که با یکی از آموزگاران آموزشگاه سمندریان شدم بار دیگر از او تاثیر گرفتم. رشته بودم تا به هنرجویان درس بدهم اما هم‌زمان حمید سمندریان با اخلاق هنری خود به من درس می‌داد. این اندازه فروتنی و اخلاق هنری او را در میان همگنان خودی بی‌همتا می‌کرد. اینکه حتی در مقابل شاگردش هم آنقدر فروتن بود مرا شرمند می‌کرد. در کلاس می‌نشست و می‌گفت می‌خواهم یاد بگیرم، پس ایشان دست کم در سه دوره زندگی‌ام یکبار در مقام کارگردان تئاتر، بعد در مقام استاد و در نهایت به عنوان پیش‌کسوت بر من تاثیرگذار بود. همین مجموعه اخلاق هنری و کارگردانی خلاقانه در کنار مردداری‌هایمگی استاد دست‌به‌دست هم داده تا حالا هم که در میان ما نیست، نبودنش این اندازه جامعه تئاتری را تحت‌تاثیر گذاشته است.



هدایت هاشمی

گفت استاد مبر درس از یاد/ یاد یاد آنچه به من گفت استاد دقیقاً خردامه ۱۳۸۷ بود. یک پایان‌نامه بازی کرده بودم برای یکی از بچه‌های فوق. استاد راهنمایش بودید. بعد اجرا، رو کردید به من: «بچه، کارت خوب بود. فقط آکسان نداری» درست بود. نشانتم، پرسیدم و یک تمرین عملی در این راه، مخصوصا مدیریت «حمید سمندریان» در این گروه، تئاتر سال‌های بعد را هم تضمین کرد.

اگرچه بعدها خیلی از هنرمندان آن دوره جذب سینما و تلویزیون شدند اما «حمید سمندریان» در تئاتر با عشق ماند و این همه سال زحمت کشید. جای او حالا بر تمام سن‌های ما خالی است و تئاتر ما با رفتنش یتیم شده، او «قدر تئاتر مدرن» بود و باقدرت تا آخرین روزهای حیاتش تئاتر را رها نکرد.

شکاف بین آدم‌ها و شما ممکن است روزی چندان وسیع شود که در جواب فریاد شادی شما در قبال هر پیروزی جدید، فریاد وحشتی از سراسر جهان بلند شود. «زندگی گالیله برشت» «حمید سمندریان» هزار سالش بود و هزار سال می‌دانست

پیکر استاد سمندریان امروز تشییع می‌شود



تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۴۱ اذان صبح فردا ۴:۱۷
طلوع آفتاب ۶:۰۰

پیکر زنده‌یاد حمید سمندریان، کارگردان و مدرس برجسته تئاتر صبح امروز، شنبه ۲۴ تیر – تشییع می‌شود. این هنرمند ساعت ۱۰ صبح روز شنبه به خواست خانواده‌اش از مقابل تالاری که به نام او (استاد سمندریان) در تماشاخانه ایرانشهر نامگذاری شده است، به سمت قطعه هنرمندان بهشت‌زهر(اس) تشییع خواهد شد. حمید «سمندریان»، کارگردان نامدار تئاتر ایران – ۲۲ تیر – درمنزل‌اش از دنیا رفت. سمندریان که مدتی بود از بیماری سرطان کبد رنج می‌برد، در ۱۸سالگی درگذشت.

بوی جوی مولیان

او تکرار شدنی نیست

پرویز پورحسینی



■ **«حمید سمندریان»** از اولین استادانی بود که بازیگری را از اواخر دهه ۳۰ به صورت علمی در ایران تدریس کرد. او استاد اساتید بازیگری و کارگردانی در این سرزمین است. از ویژگی‌هایش، برقراری نظمی آهنین همراه با عشق در آموزش بازیگری و اجرای تئاتر بود. او با جدوی خود شاگردانش را شیفته هنر نمایش می‌کرد. او مستقیم و غیرمستقیم تاثیر شگرفی بر تئاتر و سینمای نوین ایران داشت. او بی‌ش از نیم قرن به صورت خستگی‌ناپذیر و عاشقانه به آموزش بازیگری و کارگردانی تئاتر پرداخت و در این سال‌ها نمایش‌هایی از جمله «دو رخ»، «شباح»، «مرده‌های بی‌کفن و دفن»، «باغ وحش شیشه‌ای»، «طیب اجباری»، «لئوکادایانه»، «هرکول و طولیبه لوجیاس»، «ندورا»، «نگاهی از پل»، «کرگدن»، «مرغ دریایی» بازی استرنیدبرگ، «زدواج آقای می‌سی‌سی‌یی»، «دایره گچی قفقازی» و تله تئاتر «به سوی دمشق» را به صحنه برد. او تکرار شدنی نیست. یادش گرامی و راهش بر رهرو باد.

در دا که جز به مرگ نستجدد قدر مرد

بهروز غریب‌پور



■ **با دو** موضوع ناگفته آغاز می‌کنم: سال ۱۳۵۲ من را به ساواک احضار کرده بودند زیرا در تب و تاب دستگیری چریک‌های فدایی خلق و وایستگان‌شان «منوچهر یزدانی»، دوست و همکلاسی من نیز بود و هرچه جست‌وجو کرده بودند ارتباط سیاسی بین من و او نیافت و دست آخر بازجویی مستقیم را ترجیح داده بودند. بازجو به درستی من و خانواده‌ام را چنان می‌شناخت که مات و متحیر شده بودم. بعدا نشانی داد که سال‌ها در محل جورا آباد- ظلم آباد- چه اسم جالبی است، مگر نه؟! - بله در انتهای محله جوراآباد سندانج ساکن بوده و تمام رفت و آمدهای من را رصد می‌کرده است. خلاصه پس از یک بازجویی طولانی این‌هم‌محله‌ای ساواکی غیر کرد دستگیرش شد که من از فعالیت چریکی و ترقه‌بازی‌های دلخوش کنک بسازم و عشق اول و آخرم تئاتر است- از اتاق تمشیت که بیرون آوردند، بازجو گفت: مثل استاد «سمندریان» باش که ناهار را با هویدا می‌خورد و شب «کرگدن» را روی صحنه می‌برد-ا. این گفته تخریب بود یا تشویق نمی‌دانم اما او گفت و با تاکید هم گفت. انقلاب فرهنگی که شد بسیاری از استادان را پاک‌سازی کردند. از جمله حمید سمندریان بود او به ناچار رستورانی باز کرد که خودش و چند نفر از دانشجویانش اگر نه از طریق تئاتر بلکه از راهی شرافتمندانه زندگی کنند. آن روزها من مورد وثوق بعضی از دوستان بدم که به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان وارد شده بودند. من به مهندس «ب.ش» آدم نازنینی که اهل نماز و روزه بود و اسمش را هم به مناسبت اوضاع به اسمی عربی تغییر داده بود، ماجرای پاکسازی استاد سمندریان را گفتم و او بلافاصله گفت: «خب معلومه که باید پاک‌سازی بشه. چونکه کمونیسته» و دلیل آورد که «ایره گچی قفقازی» نوشته نمایشنامه‌نویس کمونیست را ترجمه کرده است و- و ناگهان به یاد آن بازجویی افتادم و ماجرا را شرح دادم که می‌توانست نمونه دیگری از دآوری ناسنجیده نسبت به استاد سمندریان باشد. قسم خوردم که سمندریان کمونیست نیست و حاضرمدست‌نوشته‌های بدم که اگر شما کوچک‌ترین سندی پیدا کردید که او وابستگی حزبی و گروهی دارد، می‌محاکمه‌اندام کنید و مطابق معمول هنگام فشار بیش از حد بغضم ترکید و ب.ش چنان جا خورد که بدون گرفتن نوشته و شاید به حرف آن اشک‌های همیشه‌اش -حاشاشکده هنرهای زیبا- برگردد.. و اما امروز، امروز که او از میان ما دل مشغولان به دآوری‌های سطحی پر کشیده و رفته است. تماشاخانه‌های بهنام سمندریان در قلب تهران است. همه سایت‌ها و برنامه‌های فرهنگی تلویزیونی و رادیویی در رثای او گفته و خواهند گفت سمندریان عزیزم که تا چندین ماه پیش از مرگ با او در ارتباط بودم و دریغ می‌آمد که چهره تکیده و سمعکش را ببینم حاضر نخواهم شد زیرا او برای من همیشه زنده بوده است و زنده خواهد بود چراکه در طول عمر بابرکتش به هیچ قیمتی و با هیچ بهانه‌های وجدانش را نفروخت. در حالی که شاگردانش را می‌دید که به بهانه‌های واہی، از یک سو داعیه تئاتر روشنفکری را دارند و از سوی دیگر هر شب در میتنل‌ترین سربال‌ها عرض اندام می‌کنند؛ امری که او به‌درستی و با صداقت و با تمام قلب و تا لحظه پرواز به آن باوری نداشت. او اهل هیچ داروستدنی‌های هیچ حزبی نبود. او اهل اندیشه‌های عمیق و انسانی بود و حاضر بود هر کار شرافتمندانه‌ای بکند اما صحنه و باورش را به توبره شهرت و پول همه نکند.

مزارت را می‌بوسم ای استاد صادق ای تئاتری عاشق ای گالیله تئاتر ایران